حضرات اہلسنت و جماعت اس رسالہ کو ہر گز نہ خریدیں اور نہ ملاحظہ کریں

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

یعنی جواب تحفہ شاہ عبدالعزیز صاحب [illegible]

تحفۂ منقلبہ

۱۳۱۲ھ

[illegible]

طبع شد در مطبع احمدی دہلی

حق تالیف ہکا محفوظ ہے

العلوم
۲۳۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمدا کثیرا والصلوة علی من ارسله بالحق بشیرا
ونذیرا وعلی اهل بیته الطاهرین الذین اذهب الله
عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا اما بعد چون در بارگاه
عظمت وجلالت حضرت احدیت تعالی شانه کبر وغرور ومکر و
زور کسی پسندیده نیست چنانکه از کریمه یخادعون الله
والذین امنوا وما یخدعون الا انفسهم الآیه
ظاهر وجلی است وعادت الهی برین جاری است که هر که در مناصب ومناقب

maablib.org

بزرگان دین بفضولی حرف زند وآنرا در حق دیگران تبکلف بگرداند
حضرت مقلب القلوب از صرف ہمین مناصب بنحو غیر مناسب بنص کریمہ
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون طبل زیر گلیم او را
ظاهر فرماید و یکی از بندگان خویش الهام نماید تا به انقلاب اقوال
ناصوابش تخدیع و تلمیع او را افشا نموده به جزای کردارش رساند
مصداق انجال و مصدق انتقال کتاب تحفه اثناعشریه
مولفه جناب شاه عبدالعزیز صاحب دهلوی است که مشتمل بر
مضامین متهافته بدیعه و دشنام رد و ابطال علمای کرام شیعه
است با اینهمه بعضی از معتقدین شاه صاحب که باین بنده
گنهگار امیدوار رحمت حضرت باری سید ریاض الحسن
بن المرحوم سید باقر علی النقوی البخاری غفر الله لهما معرفتی دیرینه
دار در وزی در ستایش این مولف و مولف لاف زنیها
نموده به راقم آثم گفت که تحفه کتابی است عدیم النظیر که جوابی ندارد

واز این راه بشیتری از علمائی شیعه مرة بعد اخری از یک جواب سیر ناشده جوابی دیگر می آرد گفتم تکرار جواب نظر بر حصول ثواب و رضائی رب الارباب است ورنه این تحفه شاه صاحب درحقیقت قابل جواب نیست بلکه چون نسبت بدیگر کتب اهلسنت تهافت وتناقص واختلاف واضطراب درین کتاب بیش از بیش است میتوان گفت که تحفه خودش جواب خویش است گفت اگر این دعوی مطابق واقع است یکدوجا در تحفه ازین تهافت وتناقص نشان داده منت بجان نهند گفتم حیف که قلت فرصت وضیق وقت مانع از انتخاب بالاستیعاب آنست لکن تاهم برعایت اختصار یکی از هزار که می آرم وانچه درین باب از تحفه می نگارم بحول وقوة الهی از تناقص صریح وتهافت قبیح بخوبی آگاهی دهد وسلسله مدح وثنائی شما وامثال شما ازهم باشد بلکه اگر روح پر فتوح شاه صاحب بکلمه طیبه هل من بضاعتنا ردت الینا متکلم شود عجب نباشد پس بنا بر باین خاطر

ن عزیز نیز بغرض تصدیق دعوی خود مهیای انتخاب شدم
چون فرصت قلیل و طبیعت علیل است زیاده ترخوض و تفحص
نی رود بلکه تیمناً و تبرکاً بعدد چهارده معصومین بر چهار
تفص صاحب تحفه اکتفا کرده میشود اگر هوس است همین قدر بس است
هر گاه در ذکر این اختلافات انقلاب تقریر نظیر شاه صاحب
از تقریر دلپذیر ایشان اتفاق افتاده تسمیه این وجیزه بتحفه
تحفه منقلبه و ترتیب این انتخاب بطور سوال و جواب مناسب نمود
این ماجرا عجب العجاب است که تحفه خود سوال و خود جواب است
الحمد که این طلسم عجیب و نقش غریب که حرفاً بحرف بمنهج شگرف صورت
گرفت غایت لطفش اینکه در ماه ولادت باسعادت
مهر رسالت فص خاتم نبوت و بسالت صلی الله علیه و آله وسلم
در اوسط شهر ربیع الاولی ۱۳۱۳ یکهزار و سیصد
سیزده هجری حسن ارتسام پذیرفت تا به برکت وجود ذیجود حضرت

خاتم رسالت این رسالہ ہم خاتمہ جوابات تحفہ بودہ باشد و محبوب
قلوب صغیر و کبیر خصوصاً مرغوب سرکار امیر ابن امیر موسس اساس
امارت مشید ارکان وزارت کان سخا جان عطا کہف الغربا معین
السادات و العلما مرجع عالم و عالمیان حاج الحرمین الشریفین زائر
ابی عبد اللہ الحسین المستغنی عن الالقاب جناب نواب جعفر علیخان
بہادر دام اقبالہ و مضاعف جلالہ ابن نواب اشرف الدولہ مشرف
الملک نواب امجد علیخان بہادر شرافت جنگ
خلف الصدق طرۂ دستار ریاست و امارت سرو جویبار ریاست
و وزارت معرکہ شکن جنود اعادی مردود کاسر اعناق حسود
الجنود شیر بیشہ فراست و دانشوری دلیر شیر افگن عرصہ تہوری برتر
حاج الحرمین الشریفین زائر حائر ابی عبد اللہ الحسین وزیر اعظم دستور معظم
معتمد الخاقان اعتضاد السلطان نواب منور الدولہ مکرم الملک
جناب نواب احمد علیخان بہادر ذو الفقار جنگ یادگار

نامدار والاقتدار جلوه افروز مسند عزو وقار بقراط دانش ارسطو منش لقمان

ان مسیحای دوران حضرت اعظم دستور مکرم وزیر محترم نواب انتظام الدوله

نظام الملک حکیم مهدی علیخان بهادر سهراب جنگ عطر الله تربته

منضجعه گردد چونکه ذات والاصفات ابن امیر ابن امیر وزیر ابن وزیر جامع

کمالات کونین و مجمع صفات دارین است که بنفس نفیس خود و نیز آبا عن جد بجد مجید جد شد و

شرف زیارت لاتعد شرف حج حرمین شریفین و زیارت سبطین طیبین علیهما السلام

یوم القیام حاصل فرموده اند موجب مزید سعادت و شرف و برکت

سالة هذا انیکه چنین هدیه محقره و تحفه مختصره که هیچ پای ملخ پیشکش بارگاه سلیمانی

ت بحضور آن مرجع اقاصی و ادانی شرف قبول یابد و ذریعه استفاده اولاد

احفاد امجاد سرکار ذوی الاقتدار و دیگر امرا نامدار و مومنین شهر و

گردد و ازین ذره بمقدار در حلبه عصار نشانی و بر اثبات تناقص اقوال

ب تحفه دلیلی و برهانی بوده باشد و لنعم ما قیل بیت

یادگار نقشی است کز ما یاد ماند		که هستی را نمی بینم بقائی

maablib.org

سوال اول از تحفۂ اثنا عشریہ

شاہصاحب در باب سوم ص ۱۵۵ تحفہ مطبوعہ مطبع نولکشور
می فرمایند کہ از اسلاف شیعہ جماعتی بودند کہ سید مجتبی سبط مصطفیٰ
فلذہ کبد زہرا امام حسنؑ را بعد از شہادت حضرت امیرؑ باعث شد
وچہل ہزار کس بہ سوت بیعت کردند و بر قتل معاویہ ترغیب نمودہ بیرون
کوفہ برآوردند و بنیت فاسدۂ ایشان تصمیم یافتہ بود کہ آنجناب را
ورطۂ ہلاک اندازند چنانچہ در اثنائی راہ بابت تنخواہ آنجناب ر
آزردہ ساختند و بقول و بفعل با ادبی ادبہیا العمل آوردند تا آنکہ مختار ثقفی
کہ خود را از شیعۂ خاص قرار میداد مصلی نماز را از زیر قدم مبارکش
و لعینی دیگر کلنگے بر ران مبارکش زد و چون نوبت بمقابلہ و مقاتلہ رسید
معاویہ رغب شدہ ترک نصرت آن امام بحق نمودہ خسران دنیا و آخرت
برای خود ادا گرفتند حالانکہ خود را از مخصوصان شیعۂ آنجناب د

وشیعہ والد عالی مقدارش می گفتند و مذہب تشیع احداث کردہ و
بنیاد نہادہ انہا ست الی ان قال بلکہ بعضی ازینہا ارادہ فتک و وغا
با امام نیز در خاطر داشتند و نزد امام اینہمہ فسادات و ارادات ایشان
بہ ثبوت رسیدہ و بحد یقین انجامیدہ بود بنا برآن تن بمصالحہ درداد
و ناچار بخلع خلافت راضی شد۔

جواب از تحفہ اثنا عشریہ

شاہ صاحب جواب این کلام بلاغت نظام خود در باب ہفتم
عقیدہ ششم ص ۲۹۴ تحفہ باین تقریر دلپذیر بر خود دادہ اند
کہ این صلح و تسلیم حضرت امام حسنؑ بجہت قلت و ذلت وقوع نیافتہ
زیرا کہ ہمراہ امام فوج کثیر مستعد جانفشانی بود و یکدل و یکرو در نصرت
امام ساعی لکن چون مدت خلافت کہ ہمگی سی سال بود منقضی شدہ بود ترک
این امر فرمود انتہی۔

سوال دوم از تحفہ

شاہصاحب درضمن سوال اول بغرض توثیق کلامی کہ در حالات فاحشہ
جماعتی از اسلاف شیعہ ذکر یافتہ اہیم فرمودہ اند کہ احوال این جماعہ را
سید مرتضی در کتاب تنزیہ الانبیاء والائمہ بہمین تفصیل ذکر کردہ در مقام
غدر از جانب حضرت امام حسنؑ در مصالحہ کہ با معاویہ نمودند و بخلع خلافت
تن در دادند انتہی و چون این قول سید مرتضی است نہ شاہصاحب پس تناقص در
کلام شان لازم نیاید —

جواب از تحفہ

شاہ صاحب در ص ۲۷۵ تحفہ جواب این کلام خویش نیز چنین دادہ اند
کہ سید مرتضی گوید کہ ہر چند ولایت حضرت امیر متحقق بود لیکن ولایت
تمام نبود زیرا کہ معاویہ با او ہمیشہ در پرخاش ماند تا آنکہ شہادت
یافت و اکثر اتباعان فوج حضرت امیر اولاد صحابہ بودند کہ ہمہ اعدائی
آنجناب گزشتہ اند و عدل و فضل شیخین و اعوان ایشان را معتقد بودند انتہی
پس حجۃ للہ ساعتی از رعایت اہل ملت خویش خود را یکسو داشتہ

maablib.org

صاف صاف براه انصاف بفرمایند که قطع نظر از عداوت جناب
ابو الحسنین این علاقه ابوت و بنوت و اعتقاد بعدل و فضل حضرات شیخین
مقتضی تسنن این لشکریان است یا تشیع ایشان و اینطور و طریق شیعه است
یا حضرات اهلسنت را اینها جماعتی از اسلاف شیعه بوده اند یا اسلاف
اهل سنت پس اینها را نزد جناب سید علیه الرحمه از اسلاف شیعه وانمودن
اگر افترا بر سید علامه نیست چیست پس تناقض صریح در کلام شاه صاحب
لازم باشد و بر همین قدر هم اکتفا نفرموده بمفاد زاد علی الطنبور نغمه
افترائی دیگر در خاتمه عبارت سوال اول چنین نموده اند که (این است
ترجمه خلص عبارت فصول که از کتب معتبره امامیه است) حالانکه صاحب فصول
از مشاهیر علمای مالکیه است چنانکه صاحب ذخیرة المآل گفته کتاب الفصول
المهمه فی فضل الائمة تصنیف الشیخ الامام علی بن محمد الشهیر
بابن الصباغ من علماء المالکیه انتهی پس او را امامیه فرمودن و
کتاب فصولش را از کتب معتبره امامیه قرار دادن از عجائب افادات

حضرت پیر خرابات است که یاد از شعر شاعر میدہد بیت

از افادات شیخ ما چہ عجب		گر بہ شاشید و گفت باران است

و چہ قدر تصدیق عدالت و توثیق شاہ صاحب می کند بہر کیف اکثری
از جماعۂ بلکہ جم غفیری ازان بلا شبہہ از اسلاف اہلسنت بودہ اند و مؤید
این معنی است آنچہ شاہ صاحب در خاتمۂ عبارت صـ ۲۸۴ تحفہ افادہ
فرمودہ اند کہ (آنچہ صاحب فصول از امامیہ نقل کردہ کہ روسای عسکر امام
با معاویہ در ساختہ بودند و امام را بالیقین حال شان معلوم شدہ بود
کہ ایشان ارادہ فاسد مصمم کردہ بودند کہ امام را گرفتہ حوالہ آن باغی نمایند
افترای محض است) انتہی بنا بر آنکہ اگر جماعۂ مذکورہ معتقد خلافت و عدل و
فضل حضرات شیخین بر طریقہ اہل سنت نمی بودند شاہ صاحب در حمایت
و رعایت ایشان اینقدر اہتمام و مبالغہ نمیفرمودند کہ پاس ادب
فاضل مالکی اصلا منظور نمی داشتند و کلام صدق نظامش را افترای محض می انگاشتند
و ہر چند بنا بر غرض معلوم اینجا شاہ صاحب از زعمائ لشکریان کہ صاحب فصول

نوشته تحاشی فرموده وآنرا افترا نموده اند ولکن بالجار قادر مختار
در جای دیگر همین تحفه بمراتب زیاده تر از صاحب فصول در تهجین
وتوهین همین لشکریان داد تفضیح وتحقیق داده اند چنانچه در ص ۲۹۸ تحفه
تحت کریمه ومن یرتد منکم عن دینه الآیه چنین فرموده اند که صفاتیکه
در مقاتلین مرتدین حضرت حقتعالی بیان فرموده اصلا آن صفات در لشکریان
حضرت امیر متحقق بود خائن وسارق بودند وان الله لا یحب الخائنین
ومفسدین بودند وان الله لا یحب المفسدین واتباع
اولی الامر واطاعت او نمی نمودند پس کلمه یحبهم ویحبونه اصلا در حق
ایشان راست نمی آید وبر حضرت امیر تکبر وتحکم می ورزیدند ورنج و
ایذا میدادند پس اعزة علی المؤمنین بل علی یعسوب المؤمنین
گشتند واز بغاة وخوارج می ترسیدند پس اذلة علی الکافرین
شدند واز جهاد فرار می کردند وبجای لا یخافون لومة لائم لا یسمعون
نصیحة ناصح در حق ایشان راست بود که نصیحت حضرت امیر را گوش نمیکردند

انتهی و چون لشکریان حضرت مجتبی همان لشگریان حضرت مرتضی بوده اند
چنانکه خود شاه صاحب در سوال ولی تصریح بآن فرموده اند پس خود
جناب شان در رد ائمه اینجا چه دقیقه فرو گذاشته اند که طعن افترا بیچاره
مالکی زده اند حالانکه درین معرکه مدح و ذم خود مصداق سه
خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه بوده اند بالجمله همچو اختلاف و اختلال
در کلمات طیبات شاه صاحب دیدنی و تماشا کردنی است که اولاً در
یک مقام از غدر و بیوفائی لشکریان امام مسموم دقیقه فرو نگذاشتن و آنرا
به سید مرتضی رحمه الله نسبت نمودن و باز از کلام خود جناب سید رد تشنیع اینها
کردن و تسنن شان ثابت فرمودن ذان بعد بمقام دیگر همین لشکریان
را بمراد الحج شتی مثل یکدل دیگر و در نصرت امام ساعی ستودن و قول فصل صاحب
فصول را در رد ائمه آنها افترا و فضول وا نمودن و بالآخر بمقام ثالث بالجبر خود
بنفس نفیس انتقید رحریص تعیین و تنقیص شان بودن که از گفتن خائن و سارق
و مفسد و متکبر و خود سر و فارین و اعزة علی المومنین بل علی یعسوب المومنین

را اذلة على الكافرين هم بناسودن نه همین یک تناقض فوری است بلکه از وجود تناقضی در تناقض دیگر و هلم جرا بلا شبهه تناقض دوری است ؎

بهر رنگی که خواهی جامه می‌پوش		من انداز قدت را می‌شناسم

بالجمله درین اختلافات اینقدر خود از سپیده صبح روشن‌تر شد که این جماعت که مآل بد مآل شان دریافتی ادعای تشیع شان محض از راه تعصب و تعسف است و اظهار تسنن شان بے تکلف پس درینجا این مسئله دیگر از شاه صاحب و معتقدین شان پرسیدنیست که هرگاه جماعتی از اسلاف اهلسنت حضرت امام حسینؑ را برغلانیده بزور کوفه بر آورده مرتکب آن بے ادبی‌ها شدند که در سوال اول شاه صاحب ذکرش بزور و شور تمام گذشت پس باز همراه امام این فوج کثیر مستعد جانبازی‌ها یکدل و یکرو در نصرت امام ساعی از کجا بهم رسید آیا ملائکه از ملاء اعلی بنا بر نصرت آنحضرت نزول نمودند یا جناب شاه صاحب شیعه اولی یعنی مریدان جانباز و سرانداز خویش را از خاک پاک

maablib.org

دہلی یاد رعالم ارواح بر سم ایثار روانہ فرمودہ بود تدیا از نہانہا ہیچ یک

ہم نبود بلکہ مثل مشہور حافظہ نباشد صادق آمد شعر

نگہ دارد خدا از چشم بد کام و زبانش را کہ ہر ساعت برنگ تازہ در گفتار می آید

سوال سوم از تحفہ

شاہ صاحب در باب دوازدہم صـ ۶۲۶ تحفہ می فرمایند

آرے اگر از جماعہ شام بالیقین کسی را معلوم کنیم کہ عداوت و بغض

حضرت امیر داشت بحدیکہ تکفیر آنجناب بالعن و سب آن عالی قباب میکرد

ورا بالیقین کافر خواہم داشت و چون اینمعنی تا حال از روی روایت

معتبرہ ثابت نشدہ و اصل ایمان آنہا بالیقین ثابت است تمسک باصل

داریم بالجملہ اجماع اہلسنت ست بر آنکہ تکفیر کنندہ حضرت امیر یا منکر

بہشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت خلافت ایشان باعتبار اوصاف

دینی مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافر است و چون این معنی در حق

خوارج نہروان بالقطع بہ ثبوت پیوستہ لہذا کافر میگویند داز دیگران

maablib.org

هرگز به ثبوت نرسیده آنها را تکفیر نمی کنند اینست منقیح مذهب اهل سنت

درین باب و موافق اصول ایشان انتهی و تاکید تسدید این کلام

خود در آخر کتاب تحفه چنین فرموده اند که انکار لیاقت جناب امیرؑ

برای خلافت و بدگفتن آنجناب هرگز از اهل شام به ثبوت نرسیده

انتهی ما هو مذکور فی الاستقصار۔

جواب از تحفه

شاهصاحب درباب مطاعن ص ۵۴۸ تحفه جواب این کلام

دلفریب خود چنین داده اند که معاویه و اهل شام را نیز در ابتدا همین

دعوی بود که قاتلان عثمان می باید سپرد و قصاص باید گرفت و سیاست

باید نمود چون از طرف حضرت امیرؑ در سپردن قاتلان عثمان بسبب شوکت

و غلبه آنها خصوصاً بعد از جنگ جمل و خالی شدن میدان از منازع

و مزاحم غدر واجبی بود اجابت مدعای نا نفرموده آنها بدگمان شده آخرها منکر

خلافت شدند و سلب لیاقت این کار از ان جناب دیدگفتن آغاز نهادند

انتہی بلفظہ و تکمیل این جواب باصواب خود از عبارت مقام دیگر ہمین تحفہ چنین فرمودہ اند کہ معاویہ ادعای امامت خود میکرد و امامت حضرت امیر را منکر بود بجہۃ آنکہ آنحضرت را متہم میکرد و بسعی در قتل عثمان و حمایت قاتلانش و قدحیات آنحضرت در مجالس و مکاتیب ذکر میکرد انتہی للہ الحمد کہ ازین تقریر شاہصاحب کالشمس فی رابعۃ النہار ظاہر و آشکار شد کہ معاویہ منکر خلافت حضرت امیر و معتقد سلب لیاقت این کار از آنجناب و مدعی خلافت خود بود و قدحیات آنحضرت در مجالس و مکاتیب خود ذکر میکرد بلکہ علانیہ بد میگفت پس با وجود اعتراف باین امور کہ از معاویہ و دیگر اہل شام بظہور آمد علی الرغم آنہا زبان را بہ بیان این کلمات برگردانیدن کہ چون این معنی در حق خوارج مروان بالقطع بہ ثبوت پیوستہ لہذا کافر میگویند و از دیگران ہرگز بہ ثبوت نرسیدہ آنہا را تکفیر نمیکنند و باز بتکرار میفرمایند کہ انکار لیاقت جناب امیر برای خلافت و بد گفتن آنجناب ہرگز از اہل شام بہ ثبوت نرسیدہ حالانکہ خود از زبان

شاه صاحب بکمال صراحت بثبوت رسیده وبحد یقین انجامیده پس خرق اجماع اهلسنت کردن وباعث اقرار بانکار منکر این امور را کافر ندانستن خود انصاف فرمایند که این اختلاف بیان شایان شان ایشان است

باخبر بیت

زبان زبان برساند ز اختلاف کلام	هزار بار سکوت از چنین کلام خوش است

سوال چهارم از تحفه

شاه صاحب در باب دوازدهم مقدمه هفتم صفحه ۴۲۷ تحفه می فرمایند مرد بایمان که مرتکب کبیره شود یا بسبب غلط فهمی وشبهه فاسد مصدر امرے شنیع گردد اورا لعن جایز نیست الی ان قال دعای بد ولعن که دور افگندن از رحمت الهی است مقابله بامر شریعت کردن است پس حرام باشد۔

جواب از تحفه

شاه صاحب درین مسئله از اصول مذهب خویش بمراحل دورتر رفته

عادت شیعه سابقین گرفته در تعصب بست و سوم صنـ ۵۷ تحفه

بجواب این قول خود بفعل سب صاحبزاده خلیفه چنین داده اند که (محمد بن

ابکر را چرا از دست باید داد و زیر بار لعن نباید گرفت) پس مثل محمد بن ابی

مرد با ایمان خلیفه زادهٔ سنیان برادر بجان برابر مادر مهربان را اگرچه

بسبب خلوص عقیدت و کمال محبت و اطاعت حضرت امیر بزعم

شاه صاحب و معتقدین جناب ایشان مرتکب کبیره باشد یا بسبب غلط فهمی و

شبهه فاسد ایشان از حرب ابن حرب بسبب مقابله زبانی و مجادله سیفی

و سنانی مصدر امری شنیع گردد چرا جناب شاه صاحب این خلیفه زادهٔ

خویش را به کمال غصه و طیش زیر بار لعن میگیرند و عذر ایمانش نمی پذیرند

و او را از رحمت الهی دور افگنند و مقابله با امر شریعت می فرمایند و

ارتکاب امر حرام می نمایند با آنکه خود در صـ ۱۵۱ همین تحفه نسبت

بهمین خلف بزرگ افاده فرموده اند که چون خبر قتل محمد بن ابی بکر در مصر بحضرت

امیر رسید بسوی عبد الله بن عباس که صوبه دار بصره بود نامه نوشت

عبارت نامہ اینست اما بعد فان مصر قد فتحت و محمد بن ابی بکر
قد استشهد فعند الله نحتسبه کان ولدا ناصحا و عملا کادحا
و سیفا قاطعا و رکنا رافعا الخ بعد ازین خود ترجمہ این فقرات طیبات
چنین فرموده اند پس تحقیق مصر فتح شد و محمد بن ابی بکر شهید شد پس نزد
خدا ثواب وی خواهم پسر خیرخواه و کارکن و بخشی و شمشیر بران و ستون
بلند کننده بود انتهی الله اکبر ابا الشیخ العزیز کسیکه باعتراف خود شما این مرتبه
جلیله رسیده باشد که بدرجه شهادت فائز شود حضرت امیر از خدا ثواب
او خواهد و او را پسر خیرخواه و شمشیر بران فرماید شما همین بزرگ را نه زیر بار
لعن گیرید و شهادت وی را تعبیر بقتل کرده شهادت حضرت امیر را در محاذ او
که خود تقریر کرده اید همچو شهادت آنحضرت در نحله فدک اصلا و مطلقا
نه پذیرید فاعتبروا یا اولی الابصار ع این کار از تو آید و مردان
چنین کنند بعض اکابر امامیه درین باب سخنی لطیف فرموده گویا مکنون
ضمیر اهلسنت را وانموده که اخفای امر خود معاویه را بجهت خواهش کی یکے

از ازواج آنحضرت صلعم بود خال المومنین خوانند از بہر آنکہ دشمن علی است
اما محمد بن ابی بکر را با آنکہ حسب اعتقاد شان برادر زوجہ محبوبہ حضرت پیغمبر
است خال المومنین نمی دانند از بہر آنکہ دوستدار علی است حالانکہ از شہ دشمن
صحابہ تا دوست اصحاب فرقیکہ ہست جلی است و حقیر میگویم صحابت
خال المومنین گفتن یکطرف شاہ صاحب از اکابر خویش ہم درین بارہ
ترقی نمودہ قیامتی تازہ برپا فرمودہ اند کہ بیچارہ خلیفہ زادہ خویش را
با آنکہ پسر خیر خواہ حضرت امیر و برادر شمشیر خوانند باز بناہ بجد استوجب
لعن ہم دانند ؎ ببین تفاوتِ رہ از کجاست تا بکجا اکنون کہ شاہصاحب
بسان تیر از کمان از اصول مذہب خویش خود را دور تر انداختہ دائرہ
لعن و طعن را علی الرغم اکابر خویش کہ ہمت بر سد این باب گماشتہ بہزار حیلہ و
حوالہ منع لعن و سباب بغضب العین خود ہا داشتہ بودند و سیع تر ساختہ اند
از جناب ایشان پرسیدنی است کہ آیا این اصول موضوعہ اکابر اہلسنت کہ
در منع و عدم جواز لعن مرد مسلمان فی ملکہ کافر ہم تا وقتیکہ موتش بر کفر معلوم نشود

نی بلکه لعن شیطان هم که بنص قرآن مجید منصوص و بکر بیان خلیات لعنی
مخصوص است وضع نموده اند و خود شاه صاحب هم در ابتدای سوال بر همین
جاده رفته پس آنچه خود گفته اند نزد جناب ایشان مسلم است بانه در صورت
ثانیه کمال منت و احسان ایشان بر شیعان برگو خواهد بود و تا قیام قیامت
مجلدوی عطای این وسعت ادای شکریه جناب ایشان خواهند نمود و
در صورت اولی خود به نسبت جناب ایشان امریکه نسبت به بیچاره خلیفه زاده
خویش ارتکاب آن باین قصد و بد فرموده اند پیش آمدنی است که لعن مرد
مسلمانی را بر خلاف اصول مذهب خود خصوصاً حدیث من لعن
مسلماً فهو ملعون که نزد این فرقه مسلم است جائز داشته این کلند
بتقاضای همت بلند بر پای خود نیز زده اند زیرا که در ینصورت تدبیر
حفظ نفس نفیس از مضمون حدیث چیست و مانع صدق آن بر ذات
شریف کیست اگر معتقدین شاه صاحب بتقاضای خلوص و ارادت ایشان
این معما را حل نمایند رهین منت فرمایند خلاصه اگر این قول و فعل شاه صاحب

می بود تا دلیش بتقلید بعض اکابر قوم بهجر و هذیان و سخن پریشان گنجایش نمیداشت
اما چون این بزرگوار بکار خود هشیار و خیلی پخته کار هست خدا داند درین
تحفه چه بلا زد که همچو سخنهای سخافت و پریشان که بعضی ازینها مخالف مذهب
ایشان نیز هست از خامهٔ دو زبان نگاشته برای قول و فعل خود در نظر
اهل بصیرت قدر و مقداری نگذاشته اند و هر چند این لعین خلیفه زاده
بحمایت حضرت حفصه نموده اند چنانکه در صفحهٔ مذکور مسطور هست اما عجب که
رعایت حضرت ام المومنین عایشه در بد گفتن برادرش مطلقاً نفرموده اند
اگر حضرت ام المومنین این کلمهٔ قطیعه در حق برادر خود می شنید بالیقین غیر از
عاق فرمودن خلف رشید مثل شاه صاحب که خیر البنین زمانه اند نمی آمد
و از حضرت ابی بکر خود حسابی نیست که اولا نزد او روگیر آنحضرت بحمایت امیر خود
پروای ندارند و ثانیاً ممکن است که وقت مواخذه موالیان آنجناب
بطریق جواب چنین عذر بدتر از گناه پیش آرند که هر گاه امیر شاه صاحب
یعنی حضرت معاویه حسب تصریح شاه صاحب بجناب امیر علیه السلام بد گفت

اگر شاہ صاحب ہم بتقلید امیر کبیر خود پسر غیر خود اہ حضرت امیر المومنین علیہ السلام

را بد گفتند چہ قباحت لازم آمد بالفرض اگر خطاست خطای اجتہادی است

کہ مثل ہادی اول انخطای ایشان ہم متوجب یک اجر است نہ لائق سرزنش

در جز بیت

به نیم بیضه چو سلطان ستم روا دارد — زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

سوال پنجم از تحفہ

شاہ صاحب در کید چہارم صفحہ ۴۸ تحفہ در رد مذہب شیعہ نسبت

بعصمت حضرات انبیا میفرمایند کہ آیات و احادیث بیشمار ناطق

و مصرح اند بصدور زلات از انبیا و عتاب الٰہی ایشانرا و توبہ ایشان و بکاء

و مداہنت و اظہار زلت خود اگر در عصمت ایشان غلو نمودہ آید و صدور

گناہ مطلق از ایشان جائز نگوییم در تاویل و توجیہ این نصوص غیر از کلمات

کردہ ہمہ بدست ما نخواہد ماند انتہی و ہمچنین در عقیدہ سیوم باب ہفتم

امامت تحفہ گفتہ حضرت آدم قبل از نبوت امام و خلیفہ زمین بود

maablib.org

وبالاجماع مصدر گناه شد کما قال تعالیٰ وعصی ادم ربه فغوی انتهی بقدر الحاجة

جواب از تحفه

شاه صاحب این کلام بلاغت نظام خود را در کید هشتاد و ششم

ص ۱۱۲ تحفه چنین جواب داده اند و این وضع ایشان (امامیه

بدان ماند که شخصی زلات انبیارا از قرآن مجید التقاط نماید مثل وعصی ادم

ربه فغوی و سوال حضرت نوح در حق پسر خود و کواکب را پروردگار

گفتن و به دروغ شکست بتان را نسبت بصنم بزرگ کردن و خود را خلاف

واقع بیمار وا نمودن که از حضرت ابراهیم صادر یافته و قتل قبطی و کشیدن

ریش حضرت هارون که برادر کلان و پیغمبر بودند بی تاویل و تحقیق که از

حضرت موسی بوقوع آمده و گناه حضرت داود در مقدمه زن اوریا و

علی هذا القیاس و گوید که در قرآن مجید مطاعن و مثالب انبیا بتواتر و قطعیت

ثابت شده پس انبیا مستحق نبوت نبودند و اینها را نیک دانستن خلاف قرآن مجید

گردن است این شخص بی تمیز انقدر نفهمیده و پرده شقاوت بر دیده عقل او تنیده

که نصوص قطعیه متواتره بیشمار از قرآن در مدائح وبیان خوبیهائی حال
ومآل آن بزرگواران وجابجا ثنای آنها واقع است اگر در قصه یا حکمی عتاب
برایشان برای عبرت دیگران کرده باشد وایشانرا تادیب وارشاد نموده باشند
معارض آن قطعیات کثیره نمیتواند شد ولابد آنرا محلی است نیک که دور
از مرتبه ایشان که بالقطع ثابت است نباشد انتهی خدارا انصاف
باید کرد که شاه صاحب تصریح بصدور زلات از حضرات انبیا وعتاب الهی
ایشان را وصدور گناه از انبیا در کید چهارم خود فرموده ودر عقیده
سوم حضرت آدم را بشهادت آیه کریمه وعصی ادم ربه فغوی
مصدر گناه وانموده مزید بران منع تاویل وتوجیه آن زلات کرده
گفته اند که در تاویل وتوجیه این نصوص غیر از کلمات بارده همه بدست ما
نخواهد ماند انتهی باز در کید هشتاد وششم همه آن گفته سابق را نسیا منسیا
ساخته می فرمایند که این وضع ایشان بدان ماند که شخصی زلات انبیا را از
قرآن مجید التقاط نماید وگوید که در قرآن مجید مطاعن ومثالب انبیا بتواتر

وقطعیت ثابت شده پس اینها را انبیاء نیک داشتن خلاف قرآن است

این شخص بے تمیز اینقدر نفهمیده که نصوص قطعیه متواتره بیشمار از قرآن در

مدائح آنها واقع است اگر در قضیه یا حکمی عتاب بر ایشان برای عبرت

دیگران کرده باشد معارض آن قطعیات کثیره نمیتوانند شد پس غور

کرده شود که این شخص بے تمیز کیست آیا همان عزیز است که زلات

انبیاء را که عتاب الٰهی بران بنابر عبرت دیگران بوده است خصوصًا گناه

حضرت آدم مثل وعصی آدم ربه فغوی از قرآن مجید الفاظ

نموده و آنرا از نصوص قطعیه دانسته و نصوص قطعیه متواتره مدائح ایشان

العیاذ بالله بکلمات بار کرده همه تعبیر کرده یا کس دیگر است ولنعم ما قیل ؎

فان کنت لا تدری فتلک مصیبة * وان کنت تدری فالمصیبة اعظم

غالبا در هیچ کتاب از کتب معتبره اهلسنت چنین تخالف و تناقض که در تحفه شاه صاحب

است نبوده باشد ازین راه اگر حضرت مخاطب او را مثیل عدیم النظیر دانسته اند

حق بجانب ایشان است ؎ قیاس کن زگلستان او بهارش را

maablib.org

سوال ششم از تحفہ

شاہ صاحب در کید صد و سوم صہ ۱۴۴ تحفہ می فرمایند کہ شیعہ طعن کنند بر اہلسنت کہ ایشان بر پوست سگ نماز را جائز داشتہ اند جواب این طعن آنکہ آری نزد حنفیہ نماز بر پوست مدبوغ کلب کہ رطوبت آن باستعمال ادویہ و مصالح بالکلیہ رفتہ باشد جائز است بنا بر حدیث صحیح کہ متفق علیہ فریقین است دباغ الجلد طہورہ و نیز فرمود ایما اہاب دبغ فقد طہر تا اینکہ گفتہ آرے پوست خنزیر ازین عموم خارج است بدلیل آنکہ او را در قرآن مجید بجمیع اجزائہ ناپاک گفتہ اند قولہ تع فانہ رجس ولہذا امود استخوان او نیز نجاست دارد و سگ را حکم خنزیر دادن ہیچ دلیل شرعی ثابت نشد انتہی

muabinfo.org

جواب از تحفہ

شاہ صاحب در ہفوۃ شانزدہم صہ ۵۹۵ تحفہ جواب این افادہ عجیبہ خود چنین دادہ اند کہ پوست سگ اگرچہ سگ اصحاب کہف باشد

نجس است انتہی ماشاء اللہ اول در اثبات طہارت پوست سگ

آنچنان دباغت فرمودند کہ حکم جواز صلوۃ ہم دران نمودند باز این ہمہ

افادات را با این زور و شور نسیاً منسیاً کردہ در نجاست پوست سگ

مطلقاً مدبوغ باشد یا غیر مدبوغ اینقدر مبالغہ فرمودند کہ قطع نظر از

سگان دیگر در پوستین سگ اصحاب کہف نیز کہ بیچارہ پی نیکان گرفتہ بود

افتادند بیت

یکجاش و یکدم از سر شوخی قرار نیست چون برق گرم جلوہ کہ آن تندخوی ماست

سوال ہفتم از تحفہ

شاہ صاحب در عقیدہ سوم ص ۲۸۰ تحفہ می فرمایند کہ امام را

معصوم بودن از خطا در علم و اجتہاد ضرور نیست و نہ امتناع صدور

گناہ از شرط امامت است آری در وقت نصب باید کہ مرتکب

کبائر و مصر بر صغائر نباشد کہ معنی عدالت است و ہمین است مذہب اہلسنت

انتہی بقدر الضرورت و ازین کلام شاہ صاحب ظاہر است کہ در مذہب

maablib.org

اہلسنت عدالت شرط امامت

جواب از تحفہ

شاہ صاحب در ہمین عقیدہ بفاصلہ یکدو سطر از عبارت مذکورہ سوال جوابش ہم بر نسیان افادہ فرمودہ اند کہ طالوت امام مفترض الطاعۃ بود بنصب الٰہی و بالاجماع معصوم نبود بلکہ آخرہا معاملہ کہ با حضرت داود کرد در عدالت او قدح میکرد انتہی و ازین کلام ظاہر شد کہ طالوت بنصب الٰہی امام مفترض الطاعۃ بود و بالآخر عادل نماند حالانکہ عدالت را شرط امامت دانستہ اند و ہل ہذا الا تہافت

سوال ہشتم از تحفہ

شاہ صاحب در عقیدہ چہارم صفحہ ۲۸۲ تحفہ می فرمایند امام را لازم نیست کہ منصوص باشد از جانب خدا زیرا کہ نصب او بر ذمہ مکلفین واجب است انتہی و ہمچنین در ہمین عقیدہ در ذکر بعضی فرق از بنی آدم مثل بنی اسرائیل وغیر ایشان میفرمایند کہ در ہیچیک از انبیا و ملوک و خلفای الفرقہ ہا

نقض بود جواب از تحفه

شاه صاحب جواب این افاده خود نه یکجا بلکه سه جا در همین تحفه داده اند اوّل در عقیده سوم این عبارت شاه صاحب که (طالوت امام مفترض الطاعة بود بنصب الٰهی) قبل ازین گذشت دوم در عقیده پنجم میفرمایند امام را لازم نیست که عند الله افضل از جمیع اهل عصر خود باشد زیرا که طالوت را حقتعالے بنص خود خلیفه ساخت حالانکه حضرت شمویل و حضرت داود موجود بودند بلاشبهه ازو افضل سوم آخر جواب در کید هفتاد و یکم صفحہ ۹۷ تحفه چنین داده اند که (استحقاق امامت نزد اهلسنت اگر بنص ثابت شود آنرا خلافت راشده گویند و اگر بعقل و قرائن ظنیه ثابت شود آنرا خلافت عادله نامند و اگر بدون استحقاق شخصی متغلب گردد آنرا خلافت جائره و ملک عضوض دانند و خلافت خلفای اربعه نزد ایشان خلافت راشده است پس استحقاق امامت هر یکی از ایشان بنص ثابت است انتهی درینجا بیچاره شیعیان رهین منت بیکران جناب شاه صاحب میباشند که هر چند در ذیل سوال

درین مسئلہ مخالفت صریحہ با شیعہ نمودہ اند لکن درین ہر سہ تقریر دلپذیرا
خود امام خصوصاً خلفائی ذوی الاحترام را منصوص و منصوب بودن
از جانب خدا و خلافت راشدہ بودن چنین خلافت ثابت فرمودہ
نعم الوفاق بشیعیان فرمودہ اند اما این کلام در دہان و کام معتقدین
نصب امام بر ذمہ مکلفین و نبودن نص در ہیچ یکی از ینہا تلخ تر از
صبر بودہ باشد کہ بران صبر نتوانند کردہ خاک بر سر خواہند بخت و گریبان
خباب ایشان خواہند آویخت ؎

زین غصہ ہمہ گرفتادہ ۔۔۔ خلق از پی شان دوان و خندان
انگشت تعجبے جہانے ۔۔۔ از گفت و شنید شان بدندان

سوال ہشتم از تحفہ

شاہ صاحب در عقیدہ ششم صـ ۲۲۷ تحفہ تحت آیۂ کریمہ انما
انت منذر ولکل قوم ہاد بعد ذکر این عبارت ورد فی الخبر
المتفق علیہ عن ابن عباس عن النبی صلعم انہ قال انا المنذر

وعلی الهادی میفرمایند که این روایت ثعلبی است در تفسیر و مرویات

او را چندان اعتباری نیست انتهی و ازین کلام ظاهر است که ثعلبی نزد شاهصاحب

اعتباری ندارد۔

جواب از تحفہ

شاہصاحب تحت ہمین آیہ کریمہ بعد عبارت مذکورہ سوال درہمین یک سطر

جوابش نیز چنین ارشاد کردہ اند و این آیہ نیز بدستور ازان آیات است

کہ اہلسنت برائی رد مذہب خوارج و نواصب آوردہ اند و باین روایت

تفسیری تمسک نمودہ انتہی مقام غور است کہ اولا بہ نسبت بیچارہ ثعلبی قطعا

فرمودند کہ مرویات او را چندان اعتباری نیست و این کلام جناب ایشان

مشعر است بانیکہ استناد و تمسک بمرویات ثعلبی درست نیست و ثانیا بلافاصلہ

در فقرہ مابعد کلام مذکور افادہ فرمودہ اند کہ اہلسنت برائی رد مذہب

خوارج و نواصب باین روایت تفسیری تمسک نمودہ اند تماشائے

این تہافت و تناقص کہ در پہلوئی یک فقرہ از فقرہ دیگر واقع است دیدنیست

ه عادت گرفته است زبانش باختلاف فللّه دره وعلیه اجره۔

سوال دہم از تحفہ

شاہ صاحب درہمین عقیدہ ششم ص ۳۲۷ تحفہ تحت آیہ کریمہ وقفوهم انهم مسئولون می فرمایند گویند که از ابوسعید خدری مرفوعا مروی شده انه قال وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابیطالب و در حقیقت این تمسکات بروایات ست نه آیات وحالت این روایات معلوم است که نزد اہلسنت اعتبار ندارد انتہی۔

جواب از تحفہ

اولاً ہمان جواب جناب ایشان که در روایت ثعلبی فرموده اند اینجا نیز کافی است وثانیاً چون در تحفہ شاہ صاحب ازین جنس بسیار ہست جوابے دیگر نیز ازہمین تحفہ باید شنید که بکمال شدومد وطمطراق بیان کرده اند سه

ہردم ازین باغ بری میرسد   تازه ترازتازه ترے میرسد

چنانچه در تحت آیہ استخلاف ص ۲۹۱ تحفہ فرموده اند که اہل سنت

در تعیین مصداق آیه کہ متضمن وعدہ صادقہ الٰہی است رجوع بجناب مشکلکشائی
و ازین جناب ابوالحسنین آوردند و در کتاب نہج البلاغہ کہ بلاشبہہ بلاشک
نزد جمیع شیعہ امیح الکتب و متواتر است و کلام آن جناب است تفحص نمودند
کہ است آن منظہر العجائب ظہور فرمود و قطع تنازع نمود ارشاد شد کہ انجماعہ
خلفائی ثلاثہ و اعوان و انصار ایشانند و خود را نیز دران زمرہ داخل ساخت
حالا آن کلام صدق نظام را گوش دل باید شنید و احتمالات عقل ناقص
خود را یکسو باید انداخت در نہج البلاغہ مذکور است کہ چون عمر بن خطاب
درباب رفتن خود برای قتال اہل فارس کہ جمیع شدہ بودند با جناب امیر
مشورہ نیک نمود جناب امیر در جواب او این عبارت فرمود ان

هذا الامر لم يكن نصره ولا خذلانه بكثرة ولا بقلة
وهو دين الله الذي اظهره وجنده الذي اعزه وايده حتى بلغ ما بلغ
وطلع حيث طلع ونحن على موعود من الله حيث قال عزاسمه
وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم

فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم

الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا فالله منجز وعده

وناصر جنده پس والاهیتم تمسک شاه صاحب بروایت است نه بآیت

چنانکه قبل ازین فرموده اند یک نشد دو شد وهر گاه تمسک بروایت

فرمودند جواب این سوال حاصل آمد وهو المطلوب ثانیاً با وصف این

تفاوت مقال ارتکاب امریکه از وثوق ودیانت جناب شاه صاحب

بس سنگهاد ورودور است جبرت واستعجاب بلکه در حق معتقدین شان

آیه صد گونه ندامت وحجاب است نیز فرموده اند یعنی در اصل عبارت

نهج البلاغه آیه استخلاف اصلا مذکور نیست جناب ایشان بنابر رونق کار

سلطانی تامدار خویش از طرف خود افزوده اند واصل کلام امام همام بدون

حلول آیه استخلاف باینطور است ونحن علی موعود من الله والله

منجز وعده وناصر جنده چنانچه جناب سلطان العلما اعلی الله مقامه

در بوارق از ابن ابی الحدید واد در ذیل عبارت طولانی از تاریخ طبری

کلام معجز نظام مرتضوی بدون ذکر آیۀ مذکوره ہمین طور نقل فرموده
و دور تر چرا رویم و چسان بندۀ احسان شاہ صاحب نشویم که خود
جناب ایشان در باب ہفتم صفحہ ۳۴۴ تحفه در ذیل حدیث دہم
رحم الله علیاً الخ ہمین کلام بلاغت نظام مرتضوی را بدون ضمیمۀ آیۀ
استخلاف چنانکه مذکور شد نقل فرموده اند چنانچه بمقام مذکور می فرمایند
که موافق روایت شیعه در نہج البلاغة که نزد ایشان اصح الکتب
و متواتر است ثابت است که چون عمر بن خطاب برای دفع فتنۀ نہاوند خواستند
که خود حرکت نماید و صحابه در مشوره این کار مختلف شدند بعضی تجویز کردند
و بعضی مانع آمدند عمر بن خطاب با امیر المومنین مشوره نمود امیر فرمود
انّ هذا الامر لم یکن نصره و لا خذلانه بکثرة و لا بقلة
و هو دین الله الذی اظهره و جنده الذی اعزه حتی بلغ مما بلغ
و طلع حیثما طلع و نحن علی موعود من الله و الله منجز وعده
و ناصر جنده انتهی الحمد لله که درینجا آیۀ استخلاف را از مابین فقرۀ

maablib.org

نحن علی موعود من الله برداشته بجای دیگر گذاشته اند و کلام خالص

حضرت امیر را بلا ضمیمه آیه مزبوره نگاشته اند اینهم از عجائب امور توان بود

که اعجاز حضرت مظهر العجائب برحق است که باین طرز لطیف ظهور فرمود

شاه صاحب اولاً بغرض اثبات خلافت خلفائی خود از کلام مرتضوی

استخلاف را در کلام معجز نظام آنحضرت اضافه نمودند باز باعجاز آنحضرت

سن کارسازی خویش را از یاد داده بنقل اصل کلام آنحضرت ملجا شده منت

بقه خود را نیز ظاهر فرمودند لهذا حسب افاده خود شان عرضه میدهیم که

کلام صدق نظام مرتضوی را بگوش دل باید شنید و بر اصل خود باید گذاشت

لات عقل ناقص خود را یکسو باید انداخت و در کلام پاک امام که نزد شیعه

موم و نزد شاه صاحب محفوظ است تصرف بیجا نباید ساخت که منجر

ن شود و اعتماد و دیانت از دست رود **شعر**

من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم | تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

سوال یازدهم از تحفه

شاه صاحب در عقیده ششم ص ۲۳۸ در ذیل حدیث تشبیه میفرم
در احادیث صحیحه اهلسنت تشبیه ابوبکر به ابراهیم و عیسی و تشبیه عمر
بنوح و موسی و تشبیه ابوذر به عیسی مروی شده اما چون این فرقه بهره از
عقل خداداد دارند هرگز بر مساوات این اشخاص با انبیای مذکورین
حکم ننموده اند مشبه را در رتبه خود و مشبه به را در رتبه خود شناختند انتهی بقدر الحاجة

جواب از تحفه

شاه صاحب بعد عبارت مذکوره سوال در تحت همین حدیث تشبی
ص ۳۳۹ جواب این کلام خویش چنین داده اند چهارم آنکه
تفضیل حضرت امیر بر خلفای ثلاثه وقتی ثابت شود ازین حدیث که آن
مساوی بباشند با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آنحضرت
مذکوره و دون هذا النفی خرط القتاد بلکه اگر در کتب اهلسنت تفحص واقع شود
آنقدر احادیث داله بر تشبیه انبیا که در حق شیخین مروی و ثابت است
در حق هیچیک از معاصرین ایشان ثابت نیست ولهذا محققین صوفیه نوشت

که شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حضرت امیر حامل کمالات ولایت
انتهی قطع نظر از تناقض کلامین اینجا باثبات مساوات خلفائی خود با انبیای
موصوفین از عقل خداداد هم که بکمال نازش و افتخار دعوی آن کرده بودند
بی بهره شدند انا لله ظاهر اجناب ایشان را آنکلام خویش که در رد دعوی
بی بنیاد عقل خداداد در باب پنجم تحفه فرموده اند بیاد آمده باشد که
عقل را در هیچ چیز از امور مرتبه حاکم نباید دانست و بحکم او کار نباید کرد
جوابش غیر ازین چیست که مبارک باشد و حضرت علامه صاحب عبقات
اعلی الله مقامه را درین مقام تقریریست لطیف چنانچه در نقض فقرات
شاهنشاهی فرمایند که اینچنین تناقض و تنافت صریح و عجیب و تعاند و تناکر قبیح و
غریب از خصائص مخاطب فطین و لبیب است که مثل آن در افادات دیگر
حضرات کمتر یافته میشود که دریک صفحه اولا امری را مورد نهایت طعن و تشنیع
میگردانند باز در همان صفحه آنرا بدل و جان خریدار میشود فاعتبروا
یا اولی الابصار الی ان افاد و اجاد و نیز لبطلان مساوات شیخین

با انبیا علیہم السلام درین صفات یا مانند ان حسب اعتراف مخاطب والا نژاد
بلا خرط قتاد و بتعبیر بخشم موئت استدلال و احتجاج برای سکات اہل عناد
باکمل وجوہ و ابلغ طرق آنفا ثابت شدہ کہ اولا فہم مساوات از تشبیہ علی الاطلاق
بکمال سفاہت دانستہ و ثانیا تصریح فرمودہ بآنکہ چون این فرقہ یعنی سنیہ بہرہ
از عقل خداداد دارند ہرگز بر مساوات این اشخاص با انبیائی مذکورین
حمل نمودہ اند مشبہ را در رتبہ خود و مشبہ بہ را در رتبہ خود داشتند الخ
وانیکلام بوجوہ عدیدہ دلالت بر نفی مساوات شیخین با انبیا دارد پس تکذیب
تجویز و اثبات مساوات شیخین با انبیا علیہم السلام از افادات خودش
بوجوہ عدیدہ ظاہر و کمال شناعت و فظاعت آن از تحقیقات متینہ اش
واضح و باہر است پس حیرت است کہ آن عقل خداداد را در ینجا بکدام کس
عاریت دادند کہ برخلاف آن زبان بلاغت ترجمان بتجویز بلکہ اثبات مساوات
شیخین بلکہ ثلاثہ درین صفات یا مانند آن و اکشادند

سوال دوازدہم ۱۲ از تحفہ

شاه صاحب در کید نود و ششم صـ ۱۳۸ تحفه بجواب طعن شیعه

در قصهٔ آمدن ملک الموت بنا بر قبض روح حضرت موسیٰ طپانچه زدن آنحضرت

و کور شدن چشم ملک الموت که در صحاح اهلسنت وارد هست می فرمایند که ملک الموت

را در قبض ارواح بنی آدم دو طریقه است اول طریقه که با عوام خلق مسلوک دارد

زنی نخبر و بی پرسش قبض روح می کند و نمیگوید که من ملک الموت ام اگر مراد

این کار باشد بکنم دیگر طریقه که با پیغمبران بعمل می آرد که خود را ملک الموت وا می نماید

مختار میکند در رفتن و ماندن و اذن قبض روح از ایشان میخواهد و بعد از

حصول اذن کار خود می کند پس در اول وهله ملک الموت نزد حضرت موسی بر طریقه

اول آمد ندگفتند که او ملک الموت است و برای قبض روح من آمده است

که چون او را در صورت بشری دید گمان برد که مبادا دشمنی باشد اراده

قتل من دارد الی ان قال آمدیم بر اینکه حقتعالے چرا ملک الموت را بوضعی

فرستاد که حضرت موسی در یافت می کردند که برائی قبض روح من آمده است

پروردگار را این حرف و حکایت در میان نمی آمد و ضرب زدن وقوع نمی یافت

پس اسرار این معاملات کہ حق تعالے با خاصان خود می فرماید و با ہر کی از ایشان

برنگ دیگر سلوک می کند بسیار دقیق و باریک اند کہ ذہن ہر کس بآنہا نمی رسد

لہذا محققین این قسم اسرار را حوالہ بعلم الٰہی نمایند و مہر خاموشی برہان نہند انتہی

جواب از تحفہ

شاہ صاحب در صدر کتاب تحفہ در ذیل التماس خود ص ۳

جواب این تقریر بی نظیر خویش در تحکم بیجائی خود نسبت بہ شیعہ چنین دادہ اند

پنجم آنکہ احتمال تاویل را راہ ندہند و نگویند کہ ہر چند اینہمہ در کتب معتبرہ

شیعہ موجود است اما تاویلی داشتہ باشد کہ ذہن ما بآن نمی رسد زیرا کہ

احتمال تاویل در وقت مناظرہ دلیل عجز و بیچارگی است و شاہد جہل و نادانی

انتہی ملخصاً پس شاہصاحب کہ درین قصہ باوصف تاویل دور ودراز

بالآخر ملجا شدہ آہنگ دیگر آغاز نہادہ اند کہ اسرار این معاملات کہ

حق تعالی با خاصان خود میفرماید بسیار دقیق و باریک اند کہ ذہن ہر کس

بآنہا نمی رسد لہذا محققین این قسم اسرار را حوالہ بعلم الٰہی نمایند چرا بیچارہ شیعیان

رخصت نداد ند که در امثال این معاملات که اسرار آنها بسیار دقیق و باریک
اند که ذهن هر کس با نها نمیرسد حواله بعلم الهی نمایند بلکه خود مرتکب تاویل مذکور شده
بشیعه منع قطعی نمودند که احتمال تاویل را راه ندهند و نگویند که هر چند اینهمه
در کتب معتبرهٔ شیعه موجود ست اما تاویلی داشته باشد که ذهن ما بآن
نمیرسد زیرا که احتمال تاویل در وقت مناظره دلیل عجز و بیچارگی است و شاهد
جهل و نادانی انتهی همانا بسبب بعد مسافت از آنچه در صدر کتاب افاده
فرموده بودند غفلتی رو داده و در تدبیر دارد گیر شیعه و سد باب توجیه
تاویل شان علی الاطلاق در همچو امور بمفاد من حفر بئرا لاخیه
فقد وقع فیه در عین مناظره خود مصداق این کلام خویش گردیدند
که احتمال تاویل در وقت مناظره دلیل عجز و بیچارگی ست و شاهد جهل و نادانی
والتزام تنافت و تناقض خود از معمولات این بزرگ است که در اکثر
مقامات این تحفه جلوه ظهور دارد مگر اینکه بنا بر انصاف می گزاریم و
عذری و جیهی از جانب ایشان می آریم که هر گاه حضرت بتفاوت یکدو سطر هم

این عادت خویش را گذاشته اند چنانکه قبل ازین معلوم شد پس اگر بعد این مسافت بعیده که از صدر کتاب تا کید نود و ششم ظاهر است این سررشته را از دست ندهند عجب نباشد جائی غور و تامل است که کجا فرق یکد و فقره و اصل و کجا اینقدر بعد و فاصله پس هرگاه بآن قرب طریقه معموله خویش را گذاشتند باین بعد چرا باید گذاشت ؎

وصف کلام تو ازین بیش نیست ۔ هیچ خیالت ز پس و پیش نیست

سوال سیزدهم از تحفه

شاه صاحب در باب دهم ص ۲۴۱ تحفه در طعن قصه فدک می فرمایند دعوی هبه از حضرت زهرا و شهادت دادن حضرت علی و ام ایمن یا حسنین علی اختلاف الروایات در کتب اهلسنت اصلا موجود نیست محض از مفتریات شیعه است در مقام الزام اهلسنت آوردن و جواب آن طلبیدن کمال سفاهت است انتهی بقدر الحاجة ۔

جواب از تحفه

MAAB 143 maablib.org

شاه صاحب در کید شصت و هفتم صد ۹۵ تحفه در جواب حدیث

مروی از ابن عباس ان النبی صلعم قال لعلی ان الله قد اوجب

فاطمه دجعل الارض صداقها جواب این کلام خود چنین داده اند

که در کتب شیعه و سنی دعوی ارث فدک منقول ست یا دعوی هبه آن

و در ینصورت حاجت ادعاء ارث و هبه خاص نبود بلکه تمام زمین را ملک خود

می فرمود انتهی و جواب دیگر در باب دوازدهم مقدمه ششم تحفه

چنین داده اند که ابوبکر فدک را از حضرت فاطمه بدست خود و در

ملک خود نیاورده بلکه منع میراث یا منع هبه تمام نموده انتهی پس اگر

دعوی هبه از حضرت زهرا نشده بود حضرت ابوبکر منع آن چه طور نمود

ماشاء الله در باب هم چون مقصود دفع طعن از خلیفه زمان بود مطلقاً

انکار دعوی هبه از حضرت زهرا فرموده این دعوی هبه وغ که (در کتب

اهلسنت اصلا موجود نیست) نیز نموده اند و در کید شصت و هفتم حدیث

غرض اصلی شاه صاحب ابطال فضیلت حضرت زهرا است مع ذلک اخوان خلیفه

درین مقام و نیز در مقدمهٔ ششم عائد بخشو د اعتراف به ثبوت دعوی ارث

و هبه هر دو نموده اند پس اگر دعوی هبه و ارث از حضرت زهرا در مقام

الزام اهلسنت آوردن و جواب آن طلبیدن کمال سفاهت است خود

انصاف فرمایند که جواب دادن اهلسنت خصوصاً خود جناب ایشان به اثبات

دعوی هبه و ارث هر دو با وصف انکار قطعی آن چه چیز است پس یکجا

درین کلام صدق نظام که (دعوی هبه از حضرت زهرا در کتب اهلسنت

اصلا موجود نیست محض از مفتریات شیعه است و جای دیگر درین کلام

که در کتب شیعه و سنی دعوی ارث فدک منقول است یا دعوی هبه آن

موازنه باید کرد و هر دو را در میزان عدالت شاهصاحب باید سنجید

و علاوه بر تناقض هر دو کلام تصدیق دعوی هبه که آنرا از مفتریات

شیعه فرموده بودند خود از زبان مبارک جناب ایشان باید شنید

پس در حقیقت این دعوی صحیح وادعای صریح از مفتریات کسی نیست بلکه

امر حق بود که اول آنرا بمقتضای مصلحت معلوم پوشیدند و در صدد انکارش

گردند و بالآخر براہ عنایت و محبت کہ با حضرت سیدہ دارند مصلحت در

اظہار امر حق دیدند۔ ع

جز صاحب تحفہ کہ یکین باشد و باہمہ یکیام ندیدم دو ہوا داشتہ باشد

سوال چہاردہم از تحفہ

شاہ صاحب در باب ششم بحث نبوت ص ۲۵۴ تحفہ در ذکر

غلوہائی شیعہ می فرمایند غلو چہارم آنکہ گویند انبیا پسر و حضرت امیر

خواہند بود و ایشان مثل انبیا خواہند رفت در روز قیامت

و متمسک ایشان روایت محمد بن یعقوب کلینی است در کافی عن ابی الصامت

الحلوانی عن ابی جعفر قال قال امیر المومنین علیہ السلام لا یتقدمنی

الا احمد صلی اللہ علیہ والہ وسلم و نیز روایت فضل بن شاذان

در کتاب القائم عن صالح بن حمزۃ عن الحسن بن عبد اللہ عن ابی عبد اللہ

قال قال امیر المومنین علیہ السلام علی منبر الکوفۃ وما

یتقدمنی الا احمد صلی اللہ علیہ والہ وسلم و ان جمیع الملائکۃ

والرسل والروح خلقنا انتهی وغیر این دو اثر نیز روایات بسیار

درین مضمون ساخته اند لکن همه مخترع و مفتری الی ان قال و این اخبار

احاد که غیر از کذاب چند آنهارا کسی نسید اند درین مطالب عمده که از مهات

عقائد اند چگونه کفایت توانند کرد انتهی عبارته بقدر الضرورة

جواب از تحفه

شاه صاحب جواب این کلام در همان مقام بعد از چند سطر در غلو پنجم

ص ۲۵۵ تحفه چنین داده اند که امت مصطفویه بالاجماع پیش

از همه امم در بهشت داخل خواهند شد و هر نبی همراه امت خود خواهد بود تا از

گزرگاه تنگ پل صراط آنها را بگزرانند پس این امت را پیش از انبیا تبعیت

پیغمبر خود دخول بهشت نصیب خواهد شد انتهی مقام انصاف است که

اولا در غلو چهارم پسر بودن حضرات انبیا و پیش رفتن حضرت علی مرتضی

را انکار بجهت نموده و روایاتی که درین مضمون وارد است همه آنها را اخبار

احاد و مخترع و مفتری و رواة آنها را که از اجله ثقة المحدثین محمد بن یعقوب کلینی است

علیه الرحمه کذاب چند فرموده این نغمه دیگر هم برین طنبور افزوده اند
که این اخبار احاد درین مطالب عمده که امهات عقائد اند چگونه کفایت
توانند کرد و ثانیاً در ابتدائی غلو هم که چندان تفاوتی از قول اول ایشان
ندارد همین مضمون پسر و بودن انبیاء پیش رفتن این امت رمحض زخوش بیانی
وطلاقت لسانی خود بلا استناد بخبری و اثری اگرچه ضعیف هم باشد باین
بشاشت ادا نموده اند که این امت را پیش از انبیاء بتبعیت پیغمبر خود دخول
بهشت نصیب خواهند شد پس قطع نظر از تناقض کلام که امر معمولی است و تعرض
بآن در هر جا فضولی که مقتضائی حال است و ترک عادت محال از حضرت
شاه صاحب و معتقدین شان بعید نیست که مگر حضرت امیر در عقیده جناب
ایشان از احاد این امت هم که متقی و فاسق و مومن و منافق نه بر یک طریق
بلکه چند فریق خواهند بود کمتر و بیمقدار تر بوده اند که این امت بتبعیت
حضرت پیغمبر پیش از دیگر انبیا به بهشت روند اما حضرت امیر را بتبعیت حضرت پیغمبر
هم دخول بهشت نصیب شود ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

آیا مقتضای حسن عقیدت بجناب مشکلکشای دارین حضرت ابوالحسنین که ثنا صاحب
زین منبر رد کرد آیه استخلاف تا بس بسیار آیین فرموده اند عجیب است که آنجناب را
برآحاد امت هم که مختصری از حالات و صفات ایشان گذشت نه شمارند هیهات
کجا مساوات بلکه در تحمل امت حضرت پیغمبر هم نه انکار نمود الا با وصف اذعان
به پیش رفتن این امت در پیش رفتن حضرت امیر این بحث و تخصص و تهافت و اضطرار
چه گنجایش داشت خود انصاف دهند که اگر بیشتری از حضرات انبیا ثم فضیلتی
نیست در حق حضرت امیر چرا انکار کرده اند و اگر مثبت فضیلت است
هر دو جا است بلکه آنحضرت نسبت باین امت بآن فضیلت لائق و فائق تر
بود که از حضرت امیر تا دیگر انبیا ان حضرت بشیر و نذیر فرقی که هست بر هیچ
مسلمانی پوشیده نیست پس این امت را بر دیگر انبیا مقدم داشتن
و آنحضرت را لائق تقدم نه انگاشتن خود بغور بیند که منشار آن چیست بلا شبهه
بغض علی است که از تقلیب لسان و اختلاف بیان ثنا صاحب روشن و منجلی است
چه قدر بدشت وحشت بدویده ام من   چه قدر رمیده تو چه قدر رسیده ام من

فقط تمت بالخیر

maablib.org

آخر المقالة فی خاتمة الرسالة

للّٰه الحمد هر آن چیز که میخواست دلم   آمد از تحفهٔ آن فاضل تحریر پدید

اینک بخدمت شریف حضرت مخاطب والا مناقبش گذارش است که بخفیف

بالهام ربانی درین ضعف و ناتوانی که چون مور ضعیف بوده کار سلیمانی

نموده این تحفهٔ جدیده از تحفهٔ قدیمه شاه صاحب برآورده پیشکش حضرت

مخاطب خصوصاً و دیگر حضرات اهلسنت عموماً نموده میگوید که این هدیه

را قسم را قبول فرمایند و تعریضی که بر دیگرا جوبه تحفه نموده اند نمایند که چه

سوال و چه جواب همه مال شاه صاحب است مدح و قدح را درین راه نیست

که مدح آن در حقیقت مدح اختلافات است و قدح آن فی الواقع قدح مولف

و مولف والاصفات پس از مدتها در گذشته و متوجه تمام متوجه گشته این

تحفهٔ منقلبه را که مصداق جعلنا عالیها سافلها است بچشم غور و تامل

ملاحظه فرمایند و بلا نکیر تصدیق دعوی حقیر نمایند که این دعوی مثل دعوی شاه صاحب

نیست که آنچه درین تحفه نوشته شود از کتب شیعه نوشته شود و کتب اهلسنت

را دخلی نباشد با اینهمه بمقامات بسیار نقض این عهد و تکذیب این دعوی بعمل آمد
واگر احدی از اذکیای اهلسنت را بجوش حسن عقیدت جناب شاه صاحب
هوس توجیه و تاویل اقوال مختلفه ایشان آماده بتحریر جواب این رساله کند باید که
خود را از حمایت بیجا و تعصب ناروا یکسو داشته سخنهای سنجیده و توجیهات
پسندیده نگارد و از حرفهای مفت و تاویلات بارده رکیکه خود را
باز دارد که محرر جواب ناصواب پیش اولی الالباب قابل التفات و خطاب نخواهد بود
بالجمله التماس خفیف از عقلای زمانه و متصفین فرزانه غیر ازین نیست که این
اختلافات شاه صاحب را که درین وجیزه وانموده ایم بنظر تعمق به بینند
واز خرمن افادات جناب شان ازین جنس خوشه های متکاثره بچینند و بلا دخل
تعصب و اعتساف براه انصاف گویند که هر که بنفس نفیس خود مصدر چندان
تهافت و تناقض باشد او را زیبا است که بصرفه نسبت بعلمای شیعه طعنهای
بهیچ نوع مثل تهافت و تناقض و کذب و دروغ نموده سینه و جگر امامیه بخراشد
آری اینهم حوصله همین بزرگ است که آنچه خود دارد نسبت بدیگران می آرد

چنانچه در هفوه پانزدهم تحفه در حق علمای شیعه میفرمایند که (از طرف
مکذب این سخن ایشان بر می خیزد و آبروی ایشان بر خاک مذلت می ریزد
و در باب پنجم تحفه افاده می نمایند که قاعده دروغگویانست که اگر ایشان
بالقصد و الاصاله روایت مخالف عقیده ایشان درخواست می کنم ابا می کنند
و چون بتقریب دیگر همان روایت را ادا کنند چیزی که مکذب ایشان باشد
ظاهر میشود و در باب ششم تحفه میفرمایند و این قسم تهافت و تناقض در
مذهب و دلائل این فرقه از سر تا پا است و شیخ ابن بابویه و رئیس علت استاد
همه است و همچنین در جاهای بسیار غیبت علمای کبار از جناب ایشان سر زده
که احصار آن درین وجیزه دشوار است و این شواهد ثلاثه که بطور نمونه اند
ز بسیار از تحفه ذکر کرده ایم ملائم ترین آنها است و چون غیبت عموماً
حرام است خصوصاً غیبت اکابر دین علی الخصوص بتوهین و تهجین لهذا اندیشه
آن بود که بانتقام شناعت این بزرگان از اشتغال طبع خدمت مصاحب شان
زیاده تر از آنچه نسبت باین حضرات فرموده اند مرتکب امری خلاف عادت

maablib.org

و وضع شوم و این عذر معقول نزد ارباب انصاف مقبول باشد اما
جرأو قهرا به کف لسان وضبط خامه پرداخته اکتفا بر تقلیب هر سه نقریر
عجیب شاه صاحب بعنوانی مشهور کما قلب تل ان ساخته می گویم که
بتائید ایزدی تهافت وتناقض کلمات طیبات جناب ایشان با وجود التزام
اختصار بکرات ومرات درین وجیزه باثبات رسیده وخود مصداق این
سخنهائی پریشان خود گردیده اند که از هر طرف مکذب این سخن ایشان
بر میخیزد و آبروی دروغگویان بر خاک ذلت میریزد زیرا که قاعده
دروغگویانست که اگر از ایشان بالقصد والاصاله روایت مخالف
عقیده ایشان درخواست می کنم اباهی کنند چنانچه روایت دعوی هبه
فدک از حضرت زهرا از ایشان درخواست کردم اباکردند وچون
بتقریب دیگر همان روایت را ادا کنند چیزیکه مکذب ایشان باشد ظاهر میشود
چنانچه بتقریب بطلان صداق آن معصومه همان روایت دعوی هبه
بلکه ارث هم ادا کردند وچیزیکه مکذب ایشان باشد ظاهر شد وهمچنین روایت

پیشرفتن حضرت امیر از انبیا در بهشت از ایشان درخواست نمودم اباکردند

و چون بتقریب فضیلت این امت همان روایت پیشرفتن این امت از انبیا را

اداکردند چیزیکه مکذب ایشان باشد ظاهر شد و این قسم منافت و تناقض

در مذهب و دلائل این فرقه اهلسنت از سرتاپاست و شاه عبد العزیز

درین علت استاد همه است چنانکه ازین تحفه منقلبه ظاهر و هویدا است

قدرت قادر مطلق و مقلب القلوب بر حق دیدنی است که انچه در حق

اکابر شیعه خلاف واقع افاده فرموده بودند حرفاً بحرف در حق ایشان

مطابق افتاد آری بیت

چون خدا خواهد که پرده کس درد ... میلش اندر طعنه نیکان برد

این است مختصرے از الزام این عزیز والا مقام والله عزیز

ذو انتقام ولنختم الکلام علی حمد الملک العلام و صلوة سید الانام

و آله الکرام و هو الموفق

بقلم محمد تقی ... للاتمام ... خورشید رقم

maablib.org

فہرست کتب مختصر موجودہ دکان سید محمد تقی بن امیر بخش علی صاحب تاجر کتب لکھنؤ چوک

واضح ہو کہ کمترین کی دکان میں تمام علوم و فنون کی کتب کا ذخیرہ فروخت کے لیے موجود ہے علی الخصوص مذہب شیعہ
کی تمام معتبر کتابیں فراہم ہیں جس کتاب کی آپ فرمائش کریں شاید کوئی کتاب ایسی ہو جو بنا بر طلب یہاں سے نہ ارسال ہو
بلکہ اور جو دکھو بہ نرخ تاجرانہ ہر طور کا مال سکتا ہے جیسے مداومت خط و کارڈ جوابی سے ملی ہر جگہ اسکے علاوہ اسباب
ساخت لکھنؤ مثل چکن و عطریات و روغن خوشبو و عنبر طور و ظروف برنجی و ادویات مرکبہ عمدہ [illegible] وغیرہ ارسال ہو سکتا ہے

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
آفتاب عالم الفرید	۲ عہ	تار ذوات لسب	ہر	ارشاد النعیم	۲ر	نجم الہدیٰ	ہ عہ	انوار الہدیٰ	ہہر
ہر دو جلد		ذوالنورین	۵ر	تنبیہ در بیان [illegible]	۲ر	اسرار الہدیٰ	۸ر	کشف الحجابات	۹ر
رمی الجمرات	للعہ	آیت اخوا	عہ	سیف صارم	عہر	زواہر جواہر	۸ر	تحفۂ نقلیہ	۲ر
ہر سہ جلد کامل		ضرب المبین	۱۲ر	سوار السبیل	ہہر	اعلان الہدیٰ	ہہر	حدیقۂ شیعہ	ہہر
ذوالفقار حیدری	للعہ	سفینۃ النجاۃ	۸ر	آداب المجالس	۲ر	قلزم ماتم	۱۴ر	دفتر غم جلد سوم	
ہر سہ جلد		سیف حسینی	۱ر	مجالس الشیعہ	ہہر	دفتر غم جلد اول	۱۴ر	برہان بھاگ	۳ر
در المصائب	۱۲ر	رونق ماتم	۴ر	مرقع ماتم	۱ر	گلدستۂ ماتم	۸ر	تحفۂ احمدیہ	عہ
جلد اول		اسرار ماتم	۲ر	گنجینۂ ماتم	۱ر	مرثیہ مجموعہ [illegible]	۲ر	ہر سہ جلد	۸ر
در المصائب	۱۲ر	حصن حصین	۹ر	مختار نامہ نظم	عہ	تعلیقات الانوار	للعہ	مثنوی بشری	
جلد دوم		عین البکا	۱ر	سیف قاطع	۲ر	حدیث خیر	۸ر	معراج المضامین	عہر
تحفۂ زیارت	۶ر	عین الحیات	عہ	مجالس الابرار	عہ	سیف اسیح	۸ر	ابواب الجنان	عہ
ناحیہ ہر سہ جلد		حرز الامان	عہ	ثواب المقام	۳ر	تحفۂ اثنا عشریہ	سے	کامل	۸ر
شکوہ بایت منفعت		منافع الابرار	عہر	مراۃ الاموات	۸ر	تحفۃ الالقاب	۹ر	نجار بدعلی [illegible]	
حالات قاتل شہر	۸ر	سیف ناصر	سے	دفتر غم جلد دوم	۲ر	فرمان کبیر و صغیر	۲عہ	الاسلم	ہہر
بحر النعم	سے	ذخیرۃ المجربات	۲ر	مکارم الاخلاق	سے	برق خاطف	۱۲ر	بحر المصائب	عہ
جلد اول		[illegible]	ہر	وتہذیب الاخلاق	۱۲ر	جواب سائل المتام	ہہر	جلد دوم	۸ر
ذخائر الابرار	۸ر	بحر البکا	۴ر	طعن الرماح	عہ	کنز مکتوم صفی	۴	غزوہ حیدر نظم	۴ر
دعائے نور	۱ر	توضیح العزا	عہ	سر مکتوم	۳ر	عقد لئالی منظوم	۴	جنگنامہ خیبر نظم	۹ر
حرز حیدری	۵	تعویذ عظیم		معیار العقلے		سہم ثاقب	۱ر	ذوالفقار ماتم	عہ
ذبائح العجانی دروج	عہ	در حالات شہر	۱ر	بجواب معیار العقلے	۱۲ر	شمس الضحیٰ	ہہر	بشارت محمدی	سے
عبقات الانوار جلد شبیہ	۶ر	ایضا حدیث طیر	للعہ	ایضا حدیث ثقلین	ہہ	عمدۃ الافتقار	۸ر	الاستقصاء الافحام	عہ